

آری، ما یهودیان

دانیل بن سعید و ...

فراخوانی تحت عنوان «ما یهودیان» با ۵۱ امضاء (تا حالا ۱۸۰) در لوموند ۱۸ اکتبر منتشر شد. آلن فینکل کراوت به امضاء کنندگان آن فراخوان در لوموند ۲۸ اکتبر چنین طعنه زده است: «بی هویت ها».

این اقدام غیر عادی که ما بدان دست یازیده ایم در واقعیت امر، در فرانسه سابقه ندارد، مگر موضع گیری یهودیان در سال ۱۹۸۲ بر ضد حمله اسرائیل به لبنان و اشغال این کشور و نیز موضع گیری برضد کشتار فلسطینیان در اردوگاه های صبرا و شاتیلا در بیروت. به نظر ما امروز موجه است که نگذاریم ما را بر خلاف میلمان در خدمت سیاست سرکوبگرانه دولت اسرائیل به کار گیرند. زیرا فراخوان ژان کان که از یهودیان فرانسه می خواهد که «با دولت اسرائیل یکی شوند» جز این معنائی نمی دهد. لوموند با تیتیر «یهودیان فرانسه پشت اسرائیل به صورت یک بلوک گرد آمده اند» این منظور را به روشنی به نمایش می گذارد. همسان کردن یهودیان در کلیت خود با سیاست رهبران صهیونیست و برقراری فرمول یهودیان = اسرائیل، به این معناست که بار یک مسئولیت جمعی را بر خلاف میلشان به گردنشان بگذاریم و لاجرم پاسخی که در برابر این منطق قرار می گیرد، چه بخواهیم و چه نخواهیم، در هم آمیزی یهودی ستیزی با صهیونیسم ستیزی است.

بنا بر این، به نظر ما ضروری است که «به عنوان یهودی» این موج فزاینده مذهبی گرای و فرقه گرایی را در هم بشکنیم تا بتوانیم به عمق مسأله که سیاسی ست پردازیم. متأسفانه بسیاری از روشنفکرانی که خود را به دفاع از حقوق ملی بوسنیایی ها، چین ها یا اهالی کوزوو متعهد می دانند، زمانی که مسأله پناهندگان فلسطینی به میان می آید، به طرز عجیبی سکوت می کنند (اگر نه بدتر). تو گویی نوعی «استثنای اسرائیلی» مانع آن است که اشغال سرزمین های فلسطینی و نقض حقوق حاکمیت مردم آن افشا گردد.

در آغاز باید تأکید کنیم که ما یاسر عرفات را قهرمان رهایی بخش جهانی نمی دانیم. رهبری فلسطین صاحب یک دستگاه اداری و سرکوبگر پرچم است تا با آن در

جامعه ای که در اثر بیکاری، اختناق تجاری و کنترل نظامی اسرائیل در هم شکسته نظم برقرار کند. بدین ترتیب، تمام شرایط فراهم شده تا یک بوروکراسی انگلی، مستبد و فاسد بتواند رشد کند. اما عمق مسأله به نقش یا شخصیت عرفات، باراک یا شارون محدود نمی شود؛ و انتقاداتی که به فرد نخستین بر می گردد به هیچ رو توجیه گر آن نیست که ارتش اسرائیل با فلسطینی هایی که سنگ پرتاب می کنند برابر نشان داده شود و آنان را به یک اندازه مسؤول اعمال خشونت به شمار آورند.

از زمانی که توافق اسلو امضا شده جاده های استراتژیک و جاده های کمربندی سرزمین های اشغالی را قطعه قطعه کرده اند. ایجاد مستعمرات مهاجر نشین که با نقض تعهدات اسلو در تمام دولت هایی که بر سرکار آمده اند ادامه یافته و هرگز متوقف نشده است. شمار مستعمره نشینان از ۳۵۰ هزار فراتر می رود (که ۵۰ هزار نفر آن پس از «قراردادهای صلح» مستقر شده اند)، در حالی که اعلام دولت فلسطین هر بار به عقب انداخته شده بدین بهانه که پیشرفت «فرایند صلح» خدشه دار نشود.

کنترل مرزها، مسأله حفظ امنیت، دسترسی به منابع آب همه در اختیار اسرائیل باقی مانده است. بیش از ۸۰ درصد از اقتصاد ساحل غربی و غزه وابسته به اسرائیل است و نیز عبور و مرور بین مناطق خود مختار. کلیه فرآورده های نفتی از اسرائیل تأمین می شود. از ۱۹۹۳ تولید ناخالص ملی در سرزمین های اشغالی نصف شده و بیکاری به شدت بالا رفته است و لذا همین نیمه دولت فلسطینی نیز کاهش بیشتر یافته و به «مجمع الجزایری» تبدیل شده که تداوم ارضی ندارد.

قطعهنامه های شماره ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل متحد در باره استرداد سرزمین هایی که به زور اشغال شده به اجرا در نیامده است. قراردادهای اسلو از این هم بیشتر تنزل کرده و از «سرزمین های مورد گفتگو» یاد می کنند. قراردادهای وای پلاننیشن [در آمریکا] تنها ۱۷/۲ درصد از ساحل غربی را به تشکیلات اداری فلسطین واگذار می کند، در عوض ۵۹ درصد به اسرائیل و ۲۳/۸ درصد به یک تشکیلات اداری «مخلوط» می دهد.

آیا می توان تردیدی داشت در اینکه سیاست دولت اسرائیل، ادامه برپایی مستعمرات مهاجرنشین، اختناق اقتصادی، عدم اجرای قطعهنامه های ملل متحد نخستین مسؤول لبریز شدن صبر مردم در سرزمین های اشغالی است؟

آیا می توان تردیدی داشت در اینکه دولت اسرائیل با ارتشی فوق العاده مجهز از یک سو و شورشیان انتفاضه از سوی دیگر در توازن با یکدیگر قرار ندارند؟ (بیش از ۱۵۰ تن از فلسطینی ها با گلوله های اسرائیلی کشته شده اند، یعنی با آهنگ معمولی ۳ تا ۶ نفر در روز، علاوه بر این، ۱۵ تن هم از فلسطینی هایی که تابعیت اسرائیل را دارند کشته شده اند. به این ترتیب چگونه می توان اینهمه قربانی را آنطور که «برنار هانری له وی» به خود جرأت داده و می گوید ناشی از «گلوله های سرگردان» دانست؟

آیا این سیاست که وظیفه برقراری نظم در بین مردمی تحقیر شده و به جان آمده را به عهده تشکیلات خود مختار فلسطین گذارده، به محدود شدن هرچه بیشتر نیروهای لاییک فلسطینی و به سود افراطیون مذهبی تمام نمی شود؟

آیا مذهبی کردن این کشمکش خطر بین المللی کردن آن را در بر ندارد؟ فرایند صلح از طریق برقراری اعتماد متقابل میسر است، این فرآیند آموزش صبورانه ای ست مبنی بر به رسمیت شناختن دیگری و حقوق برابر او. اما هفت سال پس از انعقاد موافقتنامه اسلو روند اوضاع به نحوی فاجعه بار وارونه است.

آلن فینکل کراوت بدون ابهام می پذیرد که برپایی مستعمرات مهاجر نشین که همه دولت های متعاقب اسرائیل، از ۱۹۹۳ به بعد، آن را تشویق کرده اند «مصیبت بار» بوده و اینکه «قیمومت اسرائیل بیش از هر زمان دیگر خفقان آور شده است». وی قبول دارد که این سیاست «خشم مشروع» و «آتش طغیان» مردم را دامن می زند.

حتی در اینجا [فرانسه]، انتفاضه فلسطینی ها می تواند آرمانی برای شورشیانی که آرمانی ندارند باشد که کاسه صبرشان از بیکاری و تبعیض و نابرابری آموزشی لبریز گشته است. قرار دادن این شورشیان در ردیف کسی مثل ژان ماری لوپن [رئیس حزب دست راستی افراطی جبهه ملی در فرانسه]، به معنی نفهمیدن انگیزه های متفاوت آن ها ست و می تواند موجب راندن شان به سمتی شود که ادعای اجتناب از آن را داشته ایم. اما توضیح مسأله به معنای توجیه آن نیست: هر نوع تعدی به یهودیان به خاطر آنکه یهودی بودن غیر قابل تحمل و محکوم است. زیرا شورش که در گام نخستین خود بنا به فرمول فینکل کراوت «عکس العمل هست، اما ارتجاعی نیست» این خطر را در بر دارد که آن دیورا که در فرانسه همچنان خفته است، بیدار کند. بدین ترتیب، یهودی ستیزی که روزگاری «سوسیالیسم ابلهان» نام گرفته بود می رود که به

«ضدامپریالیسم ابلهان» تبدیل شود.

چگونه می شود این تسلسل همیشه ممکن را در هم شکست؟ باید شرح داد که این کشمکش سیاسی دو جامعهء یکپارچه را در برابر هم قرار نمی دهد بلکه از آنان عبور می کند. دیر زمانی نیست که جمعی از روشنفکران فلسطینی و جمعی از مبارزین رادیکال جنبش برای صلح در اسرائیل، به موازات یکدیگر، در قبال بن بست روند صلح، به این نتیجه گیری رسیدند که راه حل ۵۰ سال کشمکش نمی تواند در ایجاد دولتی فلسطینی نهفته باشد که دنبالچه و ضمیمهء اشغالگران اسرائیلی باشد، چنانکه راه حل نمی تواند در جداسازی دو طرف باشد که در این صورت، اعراب اسرائیل نخستین کسانی خواهند بود که تاوان آن را بپردازند. راه حل در همزیستی دو ملت با برخورداری از حقوق برابر است.

شک نیست که این آراء در اقلیت اند، اما چه کسی می تواند سوگند یاد کند که این اقلیت آینده را در خود نمایندگی نمی کند؟ مگر نه این است که دولت اسرائیل بر سر دو راهی انتخاب قرار گرفته: یا یک دولت دموکراتیک و لائیک و یا یک دولت مذهبی یهودی در لاک خود فرو رفته و محاط با بانتوستان ها. نمی شود که حق بازگشت برای یهودیان محترم شناخته شود و فلسطینیان را از آن محروم کنند. از اینان ۸۰۰ هزار نفر در سال ۱۹۴۸ در اجرای سیاست موسوم به «انتقال» (که امروز برای آن اصطلاح پاکسازی به کار می برند) از سرزمین خود اخراج شده اند. رهبران اسرائیل اکنون بر مسألهء «جدا سازی» اسرائیلیان و فلسطینیان تأکید می ورزند (این سیاست را در جاهای دیگر دنیا سیاست تبعیض نژادی می نامند)؛ حال آنکه ایندو آنقدر با هم در آمیخته اند که جدا سازی آن ها میسر نیست، مگر با یک «انتقال» نو و به بهای ارتکاب کشتارهای جدیدی چون دیریا سین و کفر قاسم.

از این به بعد، یک واقعیت برگشت ناپذیر ملی برای اسرائیلی ها وجود دارد؛ اما در این بازار فریب که شعار «هر کس به خانهء خود برود» به گوش می رسد، این را فراموش می کنند که برخی خانه دارند و برخی دیگر از آن محروم اند. تنها راه حل از به رسمیت شناختن حقوق برابر، از پشت سر گذاردن ناسیونالیسم تنگ نظرانه و احراز حقوق شهروندی دموکراتیک و لائیک، از اعتراف به حق کشی هایی که به فلسطینیان روا داشته شده و از همزیستی بی می گذرد که از عدم مدارای مذهبی و حق مبتنی بر خون

و نژاد رها باشد.

ارمیا نبی (Jérémie) می گفت: راهی ست دراز و دشوار. اما چه راه بدیلی وجود دارد جز فرار به جلو، به سوی جنگ، در حالی که دام «مساده» ی (۱) جدیدی برای خود یهودیان اسرائیل در افق پیدا است.
امضاء کنندگان:

دانیل بن سعید، دانشیار فلسفه در دانشگاه پاریس ۸

رونی برومن، رئیس سابق پزشکان بی مرز

مارسل فرانسیس کان، استاد دانشکده پزشکی زاویه بیشا

از لوموند ۸ نوامبر ۲۰۰۰، ترجمه بهزاد مشیری

۱- قلعه مساده (Massada) در تاریخ یهود، محلی بوده که پس از تصرف اورشلیم به دست رومیان در سال ۷۰ میلادی، یهودیان در آن پناه جستند و چون محاصره شدند حاضر به تسلیم نگشته، دستجمعی خودکشی کردند.